



خرس آموزش دیده در حال بازی بسکتبال در باغ وحش کره جنوبی، عکس از روتترز

برخورد جالب رونالدو و مدافعان تیم نیوزیلند در جام کنفدراسیون ها، عکس از گاردین



مسابقات کشیدن بوئینگ با وزن بیش از ۵۸ هزار کیلوگرم به نفع کودکان کار در کانادا، عکس از شینهوا

دنیانه روایت تصویر

- آیات نور

عقب‌گرد ممنوع!

حجت الاسلام قرائتی در تفسیر آیه ۱۷۰ سوره بقره با این مضمون: «و هنگامی که به آن‌ها (مشرکان) گفته شود آن چه را خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا از آنان پیروی می‌کنند، هر چند پدرانشان چیزی نفهمیدند و هدایت نیافته بودند؟» نکاتی را نوشته‌اند که می‌خوانید:

۱- ارتجاع و عقب‌گرد ممنوع است. پیروی از سنت و راه نیکان، اگر همراه با استدلال و تعقل نباشد، قابل پذیرش نیست. ۲- تعصبات نژادی و قبیله ای، از زمینه های نپذیرفتن حق است. ۳- آداب و عقاید نیاکان، در آیندگان اثرگذار است. ۴- راه حق، با عقل و وحی به دست می آید. ۵- انتقال تجربه و دانش ارزش است ولی انتقال خرافات از نسل گذشته به نسل آینده، ضد ارزش است. ۶- عقل، ما را به پیروی از وحی، رهبری می کند. برگرفته از تفسیر نور

- فتوشعر



- داستانک

مجادله‌مکعب و کُره!

مکعب به کُره گفت: «تو در هیچ زمینه‌ای نظر مشخصی نداری چرا که جهت گیری خاصی نکرده‌ای، به هیچ کس حرف تند و تیزی نمی‌زنی و در باره همه چیز و همه کس با ملایمت رفتار می‌کنی. من مطمئن هستم تو هرگز نمی‌توانی راه را به آخر برسانی. همین قیافه‌ات، دست و پایت را می‌بندد.»
کره لبخندی زد و گفت: «می‌خواهی تا پایین کوه با هم مسابقه بدهیم؟!»
برگرفته از سایت‌لیموزش'

- غلط ننویسیم

تفاوت جذر با جزر؟

«جذر» با دال، ذال به معنای «ریشه» است و در اصطلاح ریاضی جذر هر عدد، عددی است که با ضرب آن در خود آن عدد حاصل شود اما کلمه «جزر» به معنای «فرونشست و پایین رفتن سطح آب دریا بر اثر حرکت و جاذبه ماه است» برگرفته از کتاب «غلط ننویسم» اثر «ابوالحسن یغنی»

- بریده‌کتاب

انواع نابیانی‌های ما!

همه ما نابیانییم، هر کدام مان به نوعی. آدم‌های خسیس نابیانا هستند چون فقط طلا را می‌بینند. آدم‌های ولخرج نابیانا هستند چون فقط امروزشان را می‌بینند. آدم‌های کلاهبردار نابیانا هستند چون خدا را نمی‌بینند. آدم‌های شرافتمند نابیانا هستند چون کلاهبردارها را نمی‌بینند. خود من هم نابیانا هستم چون حرف می‌زنم و نمی‌بینم که شما گوش‌هایی شنوا ندارید.
برگرفته از کتاب «مردی که می‌خندد، اثر ویکتور هوگو

- حکایت

اهمیت شناخت ارزش هر چیزی

یادم می‌آید کودک یک‌بوم که پدرم برایم انگشتری ارزشمند خرید. روزی در کوچه می‌رفتم، مردی انگشتر را در دستم دید. خرمایی به من داد و آن را از من گرفت. من که ارزش انگشتر را نمی‌فهمیدم، از این معامله خوشحال بودم.
بوستان سعدی

- فتونکنه



- اندک‌صبر

نذر خنده

تمام خنده هایم را نذر کرده ام

تا تو همان باشی

که صبح یکی از روزهای خدا

عط دست‌هایت

دل‌تنگی ام را به باد می‌سپارد...

سیدعلی صالحی

- دور دنیا

رفتن ۲ هزار روز پشت سرهم به شهربازی!



آدیتی سنترال/ «جف ریتز» ۴۴ ساله با این که کارمند نیروی هوایی کالیفرنیاست بیش از پنج سال است که هر شب به شهربازی می رود و ساعت‌هایی را در آن جا به تفریح می پردازد. او از کودکی عاشق شهربازی بوده و این علاقه را در سال‌های پایانی میانسالی از دست نداده

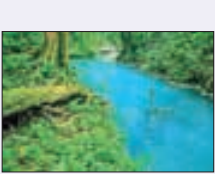
است! جف درباره این علاقه عجیب گفته است: «آمدن به شهربازی برای من همیشه با یک تجربه متفاوت همراه است و واقعا سرگرم می کند.» حالا همه کارمندان شهربازی کالیفرنیا او را می شناسند و اگر یک روز به شهربازی نیاید، نگرانش می شوند! او گفته نعلانی نیست تا چه زمانی به این عادت ادامه دهد!

صرف ۹ سال برای ساخت هواپیمای کاغذی!



آدیتی سنترال/ «لوکانی استوارت» خودش را یک دیوانه عاشق پرواز می داند. ساخت یک هواپیمای کاغذی حداکثر چند دقیقه طول می کشد اما این جوان ۲۵ ساله برای ساخت یک هواپیمای کاغذی، بیش از ۹ سال است که به طراحی مشغول است. او در طی این سال ها، تقریبا عکس طراحی داخلی تمام هواپیماهای دنیا را دیده است تا بتواند با دقت بیشتری به بهترین طراحی داخلی برای یک هواپیما دست یابد. او این روزها با تلاشی عجیب به دنبال طراحی بال‌هایی خاص برای این هواپیمای کاغذی اش است که احتمالا باید سال‌ها منتظر بود تا خبر کامل شدن این هواپیمای کاغذی منتشر شود!

خاصیت عجیب آب یک رودخانه در کاستاریکا!



آدیتی سنترال/ سال هاست که آب رودخانه ای در استان آلاچولا در کاستاریکا، راه‌های زیادی برای دانشمندان دارد و قابل کشف نیست که چرا آب هایش به رنگ فیروزه ای است. در ابتدا برخی دانشمندان ادعا کردند که این رنگ به دلیل وجود مس در آب است اما آزمایش‌ها نشان داد که در آب هیچ مسی وجود ندارد. بقیه نظریه‌ها هم با آزمایش‌های تخصصی رد شده است. خاصیت عجیب آب این رودخانه این است که اگر آن را در لیوان بریزید، دیگر فیروزه‌ای نیست و رنگش مانند آب‌های طبیعی می‌شود. هنوز دانشمندان موفق به کشف علت این ماجرا نشده‌ند و تحقیقات‌شان ادامه دارد!

- شعر طنز

سماجت اصغرور سیدن به مرحله خواستگاری. قسمت ۲:

بود در دستان صغری نان داغ
گشت اصغر خیلی از صغری پکر
عاقبت با صدهزاران رابطه
خواستگاری! رفت یک شب اصغر ک!
ابتدا مجلس حسابی سرد بود
رفتن آنان تا کمی خلوت کنند
گفت اصغر روی میل رو به رو:
گفت صغری زیر نور یک چراغ:
مهر می‌خواهم و حرقم زور نیست
سرکشی هرگز نکن در کار من
درس می‌خوانم که گرم پشت پروفیسور
من بدم می‌آید از هر تیپ تو
اصلا ای اصغر نمی‌خواهم تو را
اصغر از گفتار صغری آب شد
گفت اصغر: «ضایع و حیران شدم
خواهر اصغر چو این‌ها را شنید
ما بقی داستان را مختصر

* کی‌روش: «برانکوره می‌بینی، شله‌ها ره‌قایم کرده! میری قایمکی شله‌ها ره‌میاری برام، گشتمه!»
دژاگه: «چشوم، مشه دو تا نوشابه هم کش رومو ببروم؟ مجسبه به‌جا خودوم!»
رضا، مشهد
* کی‌روش: «بهت میگم برو پناالتی رو بزن.»
دژاگه: «بذار قبلش یک ژست اینستایی بگیرم.»
۸۸۲. . . . ۹۱۵. . . .

* کی‌روش: «میری اون جاوا میستی ویک گل خوشگل میزنی، فهمیدی؟»
دژاگه: «آره، فقط فشار رو روم نمی‌بینی؟ بذار ۲ دقیقه برم دستشویی، زود میام!»
۱۷۳. . . . ۹۱۵. . . .
* کی‌روش: «یره جون، تو برو بگو به او دوتا که بیوم اونجه، کار دیشام مون‌کونوم‌ها!»
دژاگه: «هر دو شارن

ره یا فقط آق کمال‌ره؟!»
۹۳۵. . . . ۹۲۶. . . .

* کی‌روش: «کارمندهای ثبت اسناد اون جا چی کار می‌کنن؟!»
دژاگه: «چون ایران رو بردی جام

جهانی، می‌خوان دوانگ از ورزشگاه ازادی رو به اسم شما کنن!»
۶۷۷. . . . ۹۱۵. . . .

داور‌ها شاکی شدند!

سلام، ممنون که در تعطیلات، وقت گذاشتین و بیش از ۱۵۰ تا دیالوگ طنز برامون فرستادین. چندتا پیامک هم داشتیم که چند نفر به جای فرستان دیالوگ طنز فقط تشکر کرده بودن که این ستون رو دوباره راه انداختیم! با این حال، از بین همه پیامک هایی که به سامانه پیامکی مون فرستادین یا به تلگرام ارسال کرده بودید، تیم داوری این هفته مون، تعدادی رو به عنوان دیالوگ های برگزیده انتخاب کردند، هر چند داور‌ها کمی شاکی بودند که چرا طنزش کمه و این قدر کلمه شله توش زیاده! با این حال، امیدواریم که از خوندن شون لذت ببرید.

* کی‌روش: «برانکوره می‌بینی، شله‌ها ره‌قایم کرده! میری قایمکی شله‌ها ره‌میاری برام، گشتمه!»
دژاگه: «چشوم، مشه دو تا نوشابه هم کش رومو ببروم؟ مجسبه به‌جا خودوم!»
رضا، مشهد
* کی‌روش: «بهت میگم برو پناالتی رو بزن.»
دژاگه: «بذار قبلش یک ژست اینستایی بگیرم.»
۸۸۲. . . . ۹۱۵. . . .

* کی‌روش: «میری اون جاوا میستی ویک گل خوشگل میزنی، فهمیدی؟»
دژاگه: «آره، فقط فشار رو روم نمی‌بینی؟ بذار ۲ دقیقه برم دستشویی، زود میام!»
۱۷۳. . . . ۹۱۵. . . .
* کی‌روش: «یره جون، تو برو بگو به او دوتا که بیوم اونجه، کار دیشام مون‌کونوم‌ها!»
دژاگه: «هر دو شارن

ره یا فقط آق کمال‌ره؟!»
۹۳۵. . . . ۹۲۶. . . .

* کی‌روش: «کارمندهای ثبت اسناد اون جا چی کار می‌کنن؟!»
دژاگه: «چون ایران رو بردی جام جهانی، می‌خوان دوانگ از ورزشگاه ازادی رو به اسم شما کنن!»
۶۷۷. . . . ۹۱۵. . . .



مسابقه شماره ۴۰

سلام. ۴۰ شماره از مجموعه مسابقات «این کیه؟» رو پشت سر گذاشتیم. این هفته یک راهنمایی کوچک خواهیم داشت و آن هم این که چهره این هفته در هفته گذشته، مهمان برنامه خوانده بود! تمام! همان طور که می‌دونین روال مسابقه این جوریه که شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به‌هم‌ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو تا ساعت ۲۳ فردا پنج شنبه برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنین. جواب رو شنبه همین‌جا می‌بینین. بین کسانی که جواب رو درست بفرستن، قرعه‌کشی می‌کنیم تا یک نفر به عنوان برنده معلوم بشه. عکس و کاریکاتور برنده رو چهارشنبه هفته دیگه و با مسابقه بعدی، می‌تونین همین‌جا ببینین. عکس و کاریکاتوری که این بغل می‌بینین، جناب آقای «رسول مهرانی راد» از قوچان برنده مسابقه هفته پیش هستن. پس تا شنبه منتظر جواب این کاریکاتور باشید.



چی میگه؟



* کی‌روش: «بین پسر، ماه رمضان تموم شد. برو یک فلافل داغ یختر تا بخوریم.»
دژاگه: «آمو او کیه، فقط یون باشه یا دونون؟»
میلاد صفری

* کی‌روش: «پس چرا اون آمبولانسی که بازیکن مصدوم رو توش گذاشتن، حرکت نمی‌کنه؟!»
دژاگه: «آخه منتظرن به نفر دیگه هم مصدوم شه تا ظر فیتش که دوفره تکمیل بشه، بعد حرکت کنه!»
سبحسین‌آرود

* کی‌روش: «وارد که شدی، کشش هاتو در میاری و مثل بچه آدم میری اون گوشه می‌شین»
دژاگه: «اگر تعارف کردند، نمی‌تونم جلو خودم رو بگیرم و ۲ تا موز برمی‌دارم. گفته باشم!»
۸۰۷. . . . ۹۱۵. . . .



- خاطره بازی

تابستونه فصل‌شادی و خنده

بچه‌ها پشت‌تبلت مثل چندتا ...

سلام و خدا قوت، اولین روزهای تابستون هم از راه رسید.

خیلی وقت پیش تابستون رو با این شعر می‌شناختیم که هر روز از تلویزیون پخش می‌شد: «تابستونه فصل شادی و خنده، بچه‌ها توی کوچه گرم بازی مثل چندتا پرند، فصل شنا میون حوض پر آب، فرار از لحظه‌های خسته خواب، تابستون فصل رفتن به هر سو، به کوهستان به جنگل مثل آهو، دوبین در میون دشت و صحرا، مثل ماهی پریدن توی دریا... اون وقت‌ها یعنی دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ از بازی‌های رایانه‌ای آن چنان خبری نبود. ته تهنش بچه‌ها خودشون رو با هواپیمای آتاری یا اون چارچ‌خور خیر ندیده که ازدهای بد، عیالش رو گروگان گرفته بود سرگرم می‌کردن اما در عوض همه اش توی کوچه بودن. اصلا همین شعر باحال و خاطره انگیز تلویزیون هم مضمونش درباره پریدن توی حوض و معلق زدن روی هوا بود و نتیجه اش هم شکستن گردن بچه‌ها! اون وقت‌ها از این تاب و سرسره‌های پلاستیکی خبری نبود، توی پارک‌ها و محل بازی بچه‌ها هم خبری از کف پوش نرم نبود، می‌رفتیم روی سرسره‌های داغ فلزی و شاسی می‌آوردیم و خشتکمون پاره نمی‌شد با مخ سقوط می‌کردیم روی خاک‌های کف پارک و سر زانومون هم پاره می‌شد. اما مثل بوکسورهایی که میرن گوشه رینگ و مربی یک پنبه میذاره تو دماغشون، بعد از مقداری جراحتی سرپایی زود برمی‌گشتیم به آغوش طبیعت وحشی! ببخشین برمی‌گشتیم سمت وسایل بازی. با مهارت‌هایی که توی پارک به دست می‌آوردیم تبدیل به پلنگ‌هایی می‌شدیم که از دیوار راست بالا می‌رفتیم، مثل الان نبود که بچه‌رو از صبح تا شب می‌فرستن کلاس اوقات فراغت و زمانی هم که خونه‌است با تبلت بازی می‌کنه! ما صخره‌نوردی رو با بالا رفتن از رختخواب‌های گوشه اتاق یاد گرفتیم و استتار رو هم با مخفی شدن توی انباری. شب‌ها هم که بساط پشه‌بند و خواب‌روی تراس و پشت بوم فراهم بود. خلاصه اون قدر ادیت می‌کردیم که مامان‌ها بعد از یک هفته عاصی می‌شدن و مجبور بودیم بریم مغازه‌یکی از آشناهو و بشیم شاگرد مغازه تا لااقل اهل خونه بتونن نفس بکشن! اما هر جا و هر جوری که بودیم تابستون پر بود از لحظه‌های خوب، بازی با توپ پلاستیکی، سیخ فرو کردن تو آسفالتهای داغ خیابون که انعطاف پذیر شده بودن، خوردن آب زرشک و شربت آبپاله کنار بساط گاری‌های دستفروش! دوچرخه سواری و تک چرخ زدن با کمک سرعت گیرهای توی کوچه، خونه ساختن با پشتهای قالیچه‌ای و مهمونی رفتن تو همون خونه‌های فسقلی. دعوا و تک کاری توی کوچه در دفاع از خواهر یا برادر کوچولو، هندوانه‌های توی حوض و صورت‌های آفتاب سوخته بچه‌هایی که خنده‌هاشون از ته دل بود و واقعی. راستی پایه هستین دوباره ستون «خاطره بازی» رو توی صفحه همشهری سلام راه بندازیم؟

سید مصطفی صابری

- ماوشما

شماره پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹

* قیمت‌های عطر نجومی بود. ۵۰۰ هزار تومن، کی‌داره بده به‌عطر؟ من حداکثر می‌تونم ۱۰ هزار تومن به‌عطر بدم. پیشنهادی نداشتین به من!
مجد، مشهد
* آقای علیرضا کاردار، دقیقا نقطه‌ای که ایستاده ایم بسیار ناامید‌کننده‌تر از آمار جهانی است و جتابتان واقفید.
تیتز زندگی سلام روز یک‌شنبه که درباره عطرها‌ی بنویسید. آخه خیلی شعرهای شگفتگی داره.
شیمی، نیاپور
* آق کمال، نگران نباش مهمون حبیب خداست. روزی اش از خودش زدوتر می‌رسه.
حسین کاظمی، مشهد
* دختر گلم کیما جان. از این که امسال با معدل ۱۹/۷۰ و رتبه ممتاز توی کلاس هفتم قبول‌شدی ازت ممنونم و بهت افتخار می‌کنم و بابت این همه زحمات مدیون همسرم مریم جان هستم. عاشقتونم.
جلال
* تولد دخترم غزل جان را پیشاپیش تبریک می‌گویم. چندین بار فرستادم، متأسفانه چاپ نکردید. سیده‌ای حکمی، مشهد
* همسر عزیزم محمدجان، بابت تمام زحماتی که برای من و فرزندانم ارشیدای می‌کنی، ازت قدردانی می‌کنم. دوستت دارم.
همسرت ندا، مشهد